

روایتی درباره اولین صادر

مرد رانند

فاطمه شوشتری - اگر پای صحبت قدیمی های مشهد بنشینیم روزها و مامور در شت هی کلی خواهند گفت که صبح به صبح یادداشت که دست تقدیر او را از تهران پر زرق و برق آن سال ها به مشهد کشید کسی که با آمدن دو چرخه و تعیین قانون رانند آن با کواهی نامه؛ اولین همان نظامی ای بود که طبق اسناد اداره شهر بانی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۴۰ او با سوادی که داشت، به همراه آقای «شجاعی»، تنها مأمور های به علاقمندان گواهینامه می دادند، قانون نحوه تردد در شهر را امضا به همین خاطر است که نسل قدیم، همان هایی که در نبود تلویزیون نمی آوردند، خودشان را مدیون سر هنگ کسرایی و آموزش هایش برای اولین بار افرادی را مأمور کرد تا جلوی در مدارس دخترانه نگهبان تلاش های سر هنگ در کنار نیک منشی و خانواده دوستی هایش بر آخوند خراسانی را به نام او و خواندانش می شناسند برای مرور زندگی بر آن تا آخرین روز زندگی دیگران به او اعتماد داشتند، نیاز به صفحه از آن هاسری به کوچه کسرایی که این روزها تابلوی جهاد ۵ خورده از زبان دخترش فاطمه کسرایی، محسن مکرم خواهر زاده اش، به علی یزدانی همسایه اش در سال های دور است.

خیلی هم مقید به این بود که آدم ها از هر قشری هستند، احترام هم نوعشان را داشته باشند. همیشه مرتب لباس می پوشید و حتی وقتی که به کارونسرا می رفت تا از متقاضیان امتحان تصدیق بگیرد، باز هم کت وشلوار تنش می کرد. به پسرانش هم اجازه نمی داد با لباس داخل خانه جلوی در حاضر شوند. آن زمان هم چون خانه همه برادرها در یک جا بود، هر روز همدیگر را می دیدیم. در یکی از همان روزها من با بیژانه جلوی

وارد زندگی مان شود و نانمان را حرام کند. آقا جان به همان اندازه که به بچه ها و همسرش اهمیت می داد، به فکر نیازمندان هم بود. خوب خاطر هست که بعد از فوتش همیشه در خانه مان را غریبه هایی می زدند که پدرم به خاطر بیوه گی و سرپرست چند فرزند بودن، خرجی خانه هایشان را می داد. البته تا زنده بود ما اطلاعی از این قضیه نداشتیم و بعد از فوتش با مراجعات مردم به خانه مان متوجه شدیم و تا چند سال مادرم تا توانست راه پدرم را ادامه داد.



پدر آقا کسرایی

سر هنگ از نگاه برادر زاده اش گفت حتی برای بچه برادرم پارتی بازی نمی کنم

عمو صادق خان اهل ادب و مطالعه بود. به خاطر همین خیلی خوب صحبت می کرد.

می دید و می شناخت به احترامش از ماشین پیاده می شد. همچنین با افزایش تعداد اتومبیل و بالا رفتن آمار تصادف ها که بیشتر در جاده سنگ بست رخ می داد، صادق خان تنها مأمور مشهد بود که سر صحنه حاضر می شد و رأی قطعی را صادر می کرد.

صادق خان کسرایی که بعد از بازنشستگی هیچ وقت خودش پشت فرمان ننشست و رانندگی نکرد، در دوم عید سال ۱۳۶۰ فوت کرد و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد.



فاطمه کسرایی

سر هنگ از زبان دخترش آقا جان حاضر به قبول هدایا نبود

آقا جان و مادرم؛ شمس الملوک جواهری سال ۱۳۰۸ از دواج کرده بودند. خدا به مادرم ۹ بچه داد که از بین آن ها یک دختر و پسر فوت کرد و پنج دختر و دو پسر ماند. با وجود اینکه تعداد دخترها زیاد بود، اما آقا جان خانواده دوست بود. هر وقت هم خانم ملکه پیمان، مامای معروف مشهدی برای زایمان مادر به خانه می آمد و دختری به دنیا می آورد، کمی دچار نگرانی می شد که سر هنگ پر خاش کند یا ناراحت شود، اما همیشه آقا جان تا می شنید خدا دختری به او داده به ماما شیرینی می داد و می گفت: «دختر ناودان رحمت خداست». به همین خاطر هم بین دختر و پسر ها تفاوتی قائل نمی شد. تا اندازه ای که از سر علاقه به دانش گستری و دانش اندوزی دختران همان روشی را به کار می گرفت که برای پسر ها استفاده می کرد. به خاطر همین تشویق هایش بود که همه ما تحصیل کردیم و از بین خواهر و برادرها هم من در سال ۱۳۴۷ رتبه دوم کنکور شدم که ایشان به خاطر این شاگرد ممتاز شدن، هر سال، تا پایان دوران تحصیل ۸۰۰ تومان به من هدیه می داد. علاوه بر این ها آقا جان به همه مسائل دقیق نگاه می کرد؛ مثلاً زمان هایی که مردودی های آزمون گواهینامه جلوی خانه مان جمع می شدند، با مرغ و خروس هایی در زنبیل و کارتون یا هدیه های دیگر که دل سر هنگ را به دست آورد و به آن ها نمره قبولی بدهد، آقا جان حتی یکی از آن ها را قبول نمی کرد و با آن ها صحبت می کرد تا متوجه شان کند که کارشان اشتباه است. همیشه هم می گفت نباید اجازه بدهیم این جور چیزها



صادق کسرایی

برشی کوتاه درباره صادق خان: مأمور کت وشلواری

صادق خان کسرایی، متولد سال ۱۲۷۸ در آذر بایجان است. پدر و مادرش سلیمان خان و عالییه خانم از بزرگان و ثروتمندان ایل قزل باش بودند که بعد از ازدواج و به دنیا آمدن فرزند اول در دوره مظفرالدین شاه، به تهران مهاجرت کردند، در این شهر ساکن شدند و به کشاورزی و دامداری ادامه دادند. با ۴۰ روزه شدن فرزند آخر خانواده، پدر از دنیا رفت. عالییه خانم ماند و هشت پسر و یک دختر. او به واسطه ارادتی که به امام رضا (ع) داشت، خانواده اش را به همراه ده ها رأس دام بعد از فروختن بخشی از زمین های کشاورزی در تهران، به مشهد کوچ داد تا طبق اعتقادش، فرزندانش را در نبود پدر در ملک امام مهربانی ها پرورش دهد. فرزندانش در اثر تربیت سخت گیرانه و سرشار از انضباط مهرآمیز مادر، نقش های بزرگ اجتماعی یافتند. یکی از آن ها ریاست اداره دارایی مشهد را در دست گرفت. آن یکی کارمند شهر بانی و دیگری ملاک شد و صادق خان هم با داشتن مدرک دیپلم کاردان فنی قدیم عنوان نخستین مأمور راهنمایی و رانندگی مشهد را به دست آورد. صادق خان در ۳۶ سالگی شخصیتی نیرومند، بزرگ و تحصیل کرده بود و با گرفتن حکم به عنوان مأمور راهنمایی و رانندگی کارش را زیر نظر شهر بانی آغاز کرد. او از مأمور های لباس شخصی بود و با کت وشلوار سرکار حاضر می شد. ابتدا کارش دادن گواهینامه به دو چرخه سواران بود که بعد از مدتی موتور، مینی بوس، کامیون و اتوبوس هم اضافه شد. صادق خان هر هفته ۲ الی ۳ جلسه در تنها کاروانسرای خیابان ثبت فعلی حاضر می شد و با تست متقاضیان که با دو چرخه و موتور از میان کله قندی ها و مانع های ماریج می گذشتند، به افراد نمره می داد و در صورت قبولی همان جا گواهینامه صادر می کرد. او به خاطر سخت گیری هایش به آقای متخصص سخت معروف شده بود که حتی به فامیل هم بدون گرفتن نمره قبولی گواهینامه نمی داد؛ چرا که معتقد بود دادن یک نمره تشویقی برای اخذ گواهینامه، برابر است با یک تصادف بیشتر. با این وجود سر هنگ کسرایی به خاطر زبان نرم و دل مهربانی که داشت، بین مردم بسیار مورد احترام بود. تاجایی که بعد از بازنشسته شدنش هم پاسبان ها در شهر با کوبیدن پا به او احترام می گذاشتند و اگر راننده ای او را در خیابان

وقتی خدا دختری به او می داد، می گفت: «دختر ناودان رحمت خداست».

بین دختر و پسر ها تفاوتی قائل نمی شد

